

کارنامہ فہرستی انسان

۱۸۳۷ - ۱۹۲۱



هما ناطق

بامقدمہ:

فریدون آدمیت

۱۹۶۲ اصف

ناطق، هما

کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران ۱۹۲۱-۱۸۳۷ / نوشته هما ناطق، با مقدمه فریدون آدمیت- تهران: موسسه فرهنگی هنری انتشاراتی معاصر بروهان، ۱۳۸۰، ۱۳ ص: مصور، جدول، نموده.

ISBN 964-6357-36-9

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران- ایران. الف. آدمیت، فریدون، ۱۲۹۹.

مقدمه‌نویس. ب. عنوان.

۳۷۶۰۹۹۵۵

LA ۱۳۵۱۳ / ۳۴

۱۳۸۰

کتابخانه ملی ایران

محل نگهداری:

م۸۰ - ۵۵۴۹



کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران

۱۸۳۷ - ۱۹۲۱

نویسنده: هما ناطق

حروفچینی و صفحه‌آرایی: ایران‌دنا

طرح روی جلد: حسین فیلی‌زاده

چاپ و صحافی: نشر نظر

نوبت‌چاپ: اول

قیمت: ۲۷۹۰ تومان

ناشر:

موسسه فرهنگی هنری انتشاراتی معاصر بروهان

سال نشر: ۱۳۸۰

شابک: ۹۶۴-۶۲۵۷-۳۶-۹

ISBN: 964-6357-36-9

فهرست

عنوان	صفحه
• مقدمه.....	۱-۱۴
• پیش‌گفتار.....	۱۵-۲۴
• بخش یکم: برخورد با فرنگ و فرنگی.....	۲۵-۹۰
۱. دیدگاه‌ها.....	۲۵
۲. زبان فرانسه در مدارس ایرانی.....	۴۸
۳. لقمانیه و سعادت: دو نمونه	۷۱
• بخش دوم: مدارس فرانسوی زبان.....	۹۱-۱۶۵
۱. آلیانس فرانسه	۹۱
۲. مدارس آلیانس اسراییلی و یهودیان ایران.....	۱۲۶
• بخش سوم: مدارس میسیونرها (درگیری با ترک و روس).....	۱۶۷-۲۶۹
۱. دوره محمد شاه: عصر آزادی، جنگ فرقه‌ها و بربائی مدارس	۱۶۷
۲. دوره ناصری: مدارس در برگشت زمانه.....	۱۸۸
۳. از مشروطه تا جنگ یکم جهانی: ارومیه در اشغال روس و عثمانی.....	۲۲۶
• بخش چهارم: ایرانیان در فرنگ	۲۷۱-۳۰۲
۱. دانشجویان ایرانی در لیون.....	۲۷۱
۲. فریدون خان ملکم و مدرسه سن سیر	۲۸۶
• بخش پنجم: پیوست‌ها.....	۳۰۳-۳۹۹

مقدمه

برخورد اندیشه‌ها و تمدن‌ها

جوهر حرکت مدنیت برخورد اندیشه‌ها و تمدن‌هاست. هر تمدنی زاده فکر تمدن آفرین انسان مدنی به تجربه عینی است؛ همان «آدمی که در طبیعت چیزی نیست مگر یک نی شکننده فانی، اما نی متغیر است» (به بیان دلنشیں پاسکال).

تمدن‌هایی را می‌شناسیم نو پدید آورند که تقریباً جملگی از صحنه تاریخ ناپدید گشته‌اند، اما در حرکت فکر و مدنیت تأثیر شکرف گذاشته‌اند. یکی چرخ را اختراع کرد؛ یکی آهن را شناخت؛ یکی مخترع الفباء بود؛ یکی قطب‌نما و باروت و کاغذ و دستگاه چاپ را ساخت؛ یکی پرده اوهام اساطیری آفریده ذهن آدمی را درید و به عقل روی آورد؛ یکی درباره انسان و کل جامعه انسانی بیندیشید و مفهوم «عدالت» را به عنوان بنیان جامعه مدنی به میان کشید؛ و یکی انسان را بر تارک جهان هستی نشاند «انسان معیار همه چیز است: هر آنچه هست و هر آنچه نیست» (به سخن نفر پرو تاگوراس).

جامعه‌های دیگر به اخذ آن مظاهر فکر و فن و تمدن برآمدند. آنها را به جلو برداشت و ترقی دادند و به کار بستند؛ چه بسا بر خاکستر تمدنی تمدن نوی پدید آمد و به ثمر رسید. مراودات ملل، اختلاط و امتزاج اقوام، تجارت، و گاه حتی لشکرکشی‌ها... عوامل عمده نشر تمدن‌ها و گسترش و شکوفایی فرهنگ‌ها بوده‌اند. تمدن اژه را ارتباط و اختلاط اقوام مختلف مدیرانه و شرق میانه به وجود آورد؛ دو هزار سال پیش میترا را لژیون‌های رومی به سرزمین ژرمن و جزیره دورافتاده بریتانیا صادر کردند و معبد میترا را برپا داشتند؛ دو هزار سال بعد آرمان‌های فکری انقلاب فرانسه را لشکریان فاتح ناپلئون به سرتاسر اروپا پخش کردند و تا قلب روسیه پیش برداشتند، پایه حرکت‌های آزادی سده نوزدهم اروپا را ریختند. در تعقل تاریخی هگلی، بنای پارت وارث اصول والای آن

انقلاب بود و نمایندهٔ تکامل روح جهانی تاریخ، همراه ستایش خیره‌کنندهٔ فراوان. همچنانکه بهون سمفونی سوم زیبای خود Eroica را در مقام او به عنوان قهرمان آزادی پرداخت. سیر تاریخ سرشار از آن پدیده‌های آموزنده و عبرت‌انگیز است.

در نگاه به گذشتهٔ تاریخی، برخورد میان مغرب زمین و جهان غیرمغربی عظیم‌ترین پدیدهٔ حرکت مدنیت در پانصد سال اخیر تاریخ بشر است. شگفت است اما حقیقت است که کوچک‌ترین قطعهٔ کرهٔ ارض که خود تا ۱۶۸۳ در معرض تهدید و یورش قوم وحشی دشت قبچاق (خلف سایر اقوام کوچ‌نشین وحشی مهاجم آسیای مرکزی) بود – به قدرت فراگیری دست یافت که هیچ نقطه‌ای نتوانست از نفوذ و استیلای مادی و معنوی آن در امان بماند؛ حرکتی که بر سرنوشت کل اقوام جامعهٔ بشری – از ملل متعدد کهنسال گرفته تا طوایف بادیه‌نشین و جنگلیان وحشی تأثیر ژرف داشته است. مغرب زمین همه جا متعدی و متعرض بود و همه جا پیروزمند. خصلت کیفی تمدن غربی بود که بدان ماهیت جهان شمال بخشید. خمیر مایهٔ تمدن مغرب را قدرت نظامی اش نمی‌ساخت؛ قدرت نظامی از متفرعات آن بود، تمدن جدید را علم و دانش و صنعت همراه فلسفهٔ انسانی و بنیادهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خاص آن پدید آورد. معیارهای آن همان اندازهٔ نگرش آدمی را نسبت به کل جهان هستی منقلب کرد که بر نیروی انگیزش آن قوت و بر حرکت آن شتاب بخشید، نیرو و شتابی که همانندش را به اطلاق هیچ یک از تمدن‌های گذشتهٔ تاریخ بشر نداشته است.

ارتباط ایران با مغرب زمین در عصر جدید، تغییر و تحول بنیادهای فکری و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن تحت نفوذ غرب، و همچنین واکنش جامعهٔ ما نسبت به معیارهای تمدن نفوذ‌کننده – در مجموع یکی از مباحث برخورد تمدن مغرب و جهان غیرمغربی است. در متن این تحول تاریخی است که این یادداشت بر اثر تازهٔ دکتر هما ناطق نوشته شده.

دکتر هما ناطق را به مقام شایسته‌ای که در تاریخ‌نویسی علمی جدید ما دارد می‌شناسیم. نخستین اثرش دقیقاً معتبرترین اثری است که تاکنون دربارهٔ افکار و زندگی سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی منتشر شده (پاریس، ۱۹۶۹) و آن رسالهٔ دکتری اوست. گذشته از همهٔ مباحث نو این تحقیق، آگاهی که از مباحثهٔ فلسفی بسیار مهم اسدآبادی و ارنست رنان متفکر عالیقدر فرانسوی داریم، تنها مدیون مصنف آن رساله هستیم. پیش از این محققان ما همچون مؤلفان خارجی نه از ماهیت آن مباحثهٔ آگاهی

داشتند، و نه از دیگر نوشه‌های اسدآبادی در مطبوعات فرانسوی و انگلیسی – که همه جا با قوت از «تن» فکری و سیاسی خود دفاع می‌کرد. خانم ناطق جملگی این نوشه‌های ارزشمند را با پی‌جوبی علمی خستگی‌ناپذیری به دست آورد و به دست تحقیق سپرد. حتی پرونده اسدآبادی را در دستگاه پلیس فرانسه از آرشیو رسمی بیرون کشید، و گزارشی روشنگر نکته‌های تاریخی ارزنده عرضه داشت. معنای تبعی علمی همین است که در هر رشته‌ای و در هر موضوعی چه اندازه دانش ما را ترقی داده است. دیگر آثار دکتر ناطق مقولاتی را در تاریخ اندیشه‌های جدید و تاریخ اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی ایران در سده نوزدهم (همه در ارتباط جامعه ما و مغرب زمین) دربرمی‌گیرند. جای بحث و انتقاد این مجموعه آثار در بررسی تاریخ‌نویسی معاصر ماست. اما موضوع گفتار ما:

کارنامه مدارس فرانسوی در ایران یک تحقیق علمی انتقادی در مبحثی بکر و ناشناخته است. بحث می‌کند در چگونگی تأسیس سلسله مدارس جدید (دخترانه و پسرانه)، برنامه‌های آموزشی، آمار شاگردان، و تأثیر فکری و اجتماعی آنها. این اثرگرانمایه بر پایه مدارک و منابع اصلی درجه اول بنادریده – منابعی که پیش از این از وجود بخشی از آنها هیچ خبر نداشتیم، و از آنها هم که آگاهی داشتیم مورد تبعی علمی قرار نگرفته بودند. معتبرترین آنها بدین قرارند: آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه؛ خزینه استاد و مدارک آفونس نیکلا کسول فرانسه که سالیان عمرش را در ایران گذرانده و در مقام علمی همانند او و هموطنش کنت دوگویندو را در رده مأمورین سیاسی اروپایی در ایران سراغ نداریم؛ استاد مدرسه آلیانس فرانسه و مدارس میسیونرهای لازاریست در تبریز و روساتهای ارومیه و اصفهان؛ و استاد کلیسیای لازاریست در پاریس. به علاوه، استاد مدارس اروپایی (از جمله آموزشگاههای میسیونرها) مضبوط در سازمان استاد ملی ایران که با گشاده‌دستی برای مؤلف فرستاده‌اند. شرح کامل آن منابع اصلی و فهرست مأخذ درجه دوم فارسی و خارجی در پایان رساله آمده است. متن برخی استاد سودمند نیز بر آن افزوده شده.

همان اندازه که در فراهم آوردن آن مدارک تاریخی کوشش رفته، تسلط مؤلف در بهره‌برداری علمی جلوه می‌نماید. ارزش نهایی این تحقیق در سنجش تاریخی و تحلیل ناقد فکری نویسنده است، برخوردار از فراخ‌اندیشی و به دور از تعصب ذهنی. بخش اول در «دیدگاه‌ها» که بازنمای وجهه نظر کلی ایرانیان نسبت به فرهنگ اروپایی است، از

ظریف‌ترین و ارزشمندترین مباحث است. آموزش جدید زنان و آغاز هشیاری اجتماعی ایشان شایان توجه است؛ حرکتی که به دوره‌های بعد گسترش نسبی یافت. و در همان امتداد تاریخی تا به زمان ما، بانوان در برخی رشته‌های دانش و هنر به مدارج ترقی دست یافتند و حتی پیشرو بوده‌اند (این قضاوت و رأی من است).

کارنامه مدارس فرانسوی در ایران به یک معنا مکمل رساله پیشین خانم ناطق به عنوان ایران در راه‌یابی فرهنگی (چاپ دوم، پاریس ۱۳۶۸) است؛ پژوهشی نو درباره ایران دوران محمدشاه با تأکید بر تاریخ اجتماعی و فرهنگی. بختی هم در حوادث سیاسی و روابط بازرگانی ایران با آمارهای سودمند بر آن افزوده شده که خود روشنگر مبحث اصلی رساله است. اکنون میسیونرهای فرانسوی کاتولیک و میسیونرهای آمریکایی به ایران آمدند؛ کارنامه فرهنگی و مذهبی آنان مورد بروزی تطبیق قرار می‌گیرد. در این دوره سنت شکیبایی نسبی دینی و اصل «آزادی اعتقاد» (که در فرمان رسمی محمدشاه بدان تصریح رفته) و اعلام مساوات حقوقی مسیحیان با سایر رعایای ایران جلب توجه می‌نماید. و تذکر نویسنده هم در خور نیک نگریستن است:

در این زمان دیده نشد که ایرانیان [با بربایی مدارس فرنگی و یا همنشینی اشاغردان] مسیحی و مسلمان روی یک نیمکت به مخالفت [برآیند] و یا پیشرفت و اصلاحات را طرد کنند. در این جهات، بعدها هر واکنش ناهمجارتی پدید آمد، از بدروشی‌های استبداد و تحریک سیاسی بود. به هر حال، آنگاه که دولت عثمانی به کشتن ارمنیان دست بردا، مسیحیان ایران از پشتیبانی حکومت و شکیبایی مذهبی برخوردار بودند و روزگار در امن و امان گذراندند.

آن دو رساله بر روی هم فصلی است از تاریخ روابط ایران و فرانسه در سده نوزدهم. ارزش علمی آنها را در کیفیت روابط فرهنگی دو کشور بهتر می‌توانیم بشناسیم. در این باره ضمن بحث عمومی، به نفوذ فکری فرانسه خاصه در دو جهت عمدۀ توجه می‌دهیم؛ یکی در نشر تفکر فلسفی جدید، دیگر در اندیشه سیاسی - دو جهتی که به سبب نیروی انگیزش و تأثیرشان در تاریخ فکر و تمدن غربی مضمون تمثیلی یافته‌اند؛ یکی پایه‌های فلسفه عقلی جدید را ساخته، و یکی در اعتلای مقام انسان و در نهضت‌های سیاسی جهان تأثیر عام داشته است.

روابط ایران و فرانسه در آغاز قرن نوزدهم به ضرورت سیاسی دوران ناپلئون، با میسیون نظامی فرانسوی آغاز گردید، و سپس در جهات دیگر گسترش یافت. ایران که با

تجربه تلخ شکست خود از روسیه می‌رفت بیدار شود و به عقب‌ماندگی اش پی‌ببرد، فرانسه را منبع دانش و خرد و ترقی شناخت و بدان روی آورد. (بگو، من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم. آیا مانند تزار روسیه که تاج و تخت خود را ترک گفته، به تماشای شهرهای شما آمده، من هم باید ترک ایران و این دم و دستگاه را بگویم؟ یا به دامان عاقلی متولی شده، آنچه در خور فهم شاهزاده‌ای است از او بیاموزم...)^۱ چنین خطاب کرد عباس میرزا و لیعهد به ژوپر افسر فرستاده ناپلئون. با آمدن میسیون نظامی ژنرال گارдан به ایران، نخستین بار فکر فرستادن شاگرد برای آموزش جدید به فرانسه نصیح گرفت. میان گاردان و میرزا بزرگ وزیر فرزانه و لیعهد، قرار و مداری گذارده شد که چند جوان ایرانی برای فراگرفتن دانش اروپایی روانه فرانسه شوند. در این مرحله که روابط دو دولت بسیار گرم بود، فتحعلی شاه هم در ابراز عواطف دوستانه به هوس افتاد که یکی از فرزندانش را برای تحصیل به پاریس گسیل دارد. این نمودی بود از بوالهوسی‌های ملوکانه، چنانکه چند سال پیش از این نسبت به حضور مأموران فرانسوی در ایران روش خشن و بیخردانه‌ای پیش‌گرفته بود.^۲ باری، چون مأموریت گاردان ناتمام

۱. ژوپر. مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه محمود هدایت، ص ۹۵. آن اشاره عباس میرزا به پطرکبیر بود که به غرب سفر کرد، آموزش دید و بیدار دل به کشورش بازگشت؛ تغییر و ترقی روسیه عقب‌افتدۀ از تمدن مغرب را بیان نهاد. در تاریخ جدید برخورد تمدن‌ها، تجربه روسیه خاصه از این جهت اهمیت دارد که نخستین جامعه عقب‌افتدۀ قرون وسطایی (با ریشه نیمه تاتار و حشی) بود که به اخذ تمدن مغرب زمین روی آورد - پیش از کل جامعه‌های آسیاسی از خاورمیانه تا خاور دور. پیش از آن هم وارت مسیحیت بیزانس بود، متمایز از مسیحیت اروپا، زیرا از طریق بیزانس به مسیحیت گرویده بود. و نهضت «روفوم» در آن نفوذ نکرده بود.

۲. حکومت انگلیسی هند به منظور جلب دوستی ایران و جلوگیری از نفوذ سیاسی فرانسه، مهدیعلی‌خان بهادر چنگ را در ۱۲۱۴ (۱۷۹۹) به دربار فتحعلی شاه فرستاد. او به دستور لرد ولسلی فرمانفرمای هند مأموریت داشت برای آنکه کارگزاران فرانسوی به خلیج فارس راه نیابند - «از حضور فرانسویان جمهوریخواه خوف و هراسی» در دربار ایران ایجاد کند، و این فکر را القاء نماید که هدف فرانسویان هر کجا باشدند «در هم فرو ریختن سلطنت‌ها و ادیان جهان است». به علاوه، هشدار بدده: پادشاهی که یک تن فرانسوی را به خاک خود راه بدهد، تاج و تختش را به محاطره انداخته. (استناد کمپانی هند شرقی، مجموعه‌های استناد ایران، جلد ۲۱، متن دستور نامه به مهدیعلی خان، ۱۷ ژوئیه ۱۷۹۹) بنایه گزارش فرستاده حکومت هند، القاتات او در ذهن فتحعلی شاه تأثیر بخشید، و به حکام ایالات دستور داده بود: هر کجا تبعه فرانسوی یافتدند، خودش را دستگیر و اموالش را ضبط کنند. دولت انگلیس در این زمان همان اندازه با ناپلئون سر چنگ داشت - که با افکار انقلابی قرن هجدهم را ضبط کنند. مشارکت مارکی لاقایت بیست ساله با نیروی دریایی اش، تعیین‌کننده جنگ استقلال و آزادی آمریکا بود. خصوصیت انگلیس از اینجا برمی‌خاست.

ماند و ایران را ترک گفت (آوریل ۱۸۰۹) طبعاً موضوع فرستادن شاگردان ایرانی به فرانسه اکنون متوفی گشت.

اما مناسبات ایران و فرانسه در دوران محمدشاه وزارت حاج میرزا آفاسی از نو روئن گرفت. عهدنامه دوستی و تجاری و تأسیس کنسولگری‌های فرانسه در ایران میان دولت بسته شد (۱۲۶۳) همچنین فرانسه مثل همیشه آماده بود که ایران را در امر رفورم عمومی و نشر دانش و آموزش جدید، یاری دهد - چنان‌که کمک خود را به محمدعلی پاشا والی مصر در کار اصلاحات دریغ نداشته بود. اما دولت ایران در این‌باره هیچ نقشه‌جدی در سر نداشت برای آنکه فهم رفورم نداشت. حاجی فقط به فکر استخدام چند معدنچی و استاد چاه‌کن و ساعت‌ساز افتاد. چاه و قنات کندن مایه سرگرمی آن وزیر عرفان‌منش بود و البته بسیار فایده‌مند بود؛ استخراج معدن تداعی داشت با افسانه‌کشف کان طلا و نقره نه با تأسیس صنایع جدید؛ اما استاد ساعت‌ساز چه صیغه‌ای بود و چه دردی را دوا بود؟ باری، فرستاده ایران (میرزا محمدعلی خان شیرازی که نسخه خطی سفرنامه‌اش به دست ما رسیده) پیشنهاد دولت را در استخدام آن صنعتکاران با گیزو وزیر امور خارجه فرانسه به میان گذارد. آن وزیر دانشمند و مصنف تاریخ مدنیت، برای اصلاحات راه راست و درست پیش پای زمامداران ایران نهاد. بدین معنی که نخست بیست شاگرد از مردمان طبقه متوسط «نه خان زاده که پروردۀ ناز و نعمت باشند» همراه سرپرست دانا بفرستند که به مدت پنج سال در مدارس فرانسه دانش جدید فرآگیرند. به دنبال آن به هر دوره‌ای بیست تن دیگر روانه شوند. و در بازگشت آنان را به خدمت نشر علوم و تأسیس صنایع بگمارند. گیزو به تأکید خاطرنشان کرد: این راهی است که محمدعلی پاشا والی مصر پیش گرفت و ثمره‌اش بسیار نیکو بوده است.

آن پادشاه و آن وزیر هیچ کدام فهم سیاسی اصلاح و ترقی نداشتند که مصلحت اندیشی آن دولتمرد را به کار گیرند. چند سال پیش از این هم میرزا جعفرخان مشیرالدوله در گزارش رسمی‌اش (محرم ۱۲۵۵) موضوع فرستادن گروه چهل پنجاه نفری جوانان را برای آموزش رشته‌های علوم و صنعت و رواج آن را در ایران به میان کشید و به جدّ گفت: «برای تعلیم و تعلم بهتر از اینها اسباب نمی‌شود». و به حاجی تذکر داد که اگر بدین خدمت برآید «این نیک‌نامی تا انقراض عالم به اسم آن جناب خواهد ماند». اما بی‌فایده بود و حاصلی بار نیاورد. همین اندازه بود که به تصادف اکنون سه چهار محصل ایرانی در پاریس درس می‌خوانندند؛ که دو نفرشان به دوره‌های بعد در

تاریخ رفورم و نشر اندیشه‌های سیاسی جدید، پایگاه شاخصی یافتند. یکی میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم و بانی برخی تأسیسات مترقی غربی، دیگر ملکم خان متفکر قانونگذاری و نویسنده رسالات اجتماعی و سیاسی.

در کارنامه روابط فرهنگی دوکشوریک مطلب دیگر نیز درخور توجه است. سفر ایران که در ۱۲۶۳ به دربار فرانسه رفت، فهرست بلندبالی از کتابهای موردنبیاز دولت خود را تسلیم وزیر امور خارجه کرد. و آن فهرستی بود که ریشارخان فرانسوی به صراحت طبع خود فراهم آورده و برخی از مهم‌ترین آثار فکری و علمی آن روزگاران را دربرداشت. از جمله: دایرة المعارف بزرگ (اثر متفکران عصر عقل)، آثار پاسکال، دکارت، بوفون، سیسموندی، برناردن دو سن پیر، بن ژامن دوکنستان، تاریخ انقلاب فرانسه اثر تیر، تاریخ بریتانیا اثر هیوم، مجموعه‌ای در فیزیک و شیمی و صنایع و کشاورزی، به علاوه مجموعه لغتنامه. فهرست کامل این فهرست پنجاه رقمی را، به مأخذ اسناد آرشیو فرانسه، در کتاب ایران در راهیابی فرهنگی همراه یادداشت‌های توضیحی دقیق نویسنده می‌خوانیم.

از فرستادن آن کتاب‌ها به آن زمان آگاهی قطعی نداریم. اما اسناد وزارت امور خارجه ایران گواهی می‌دهد که نزدیک به دو سال بعد (۱۲۶۵) اوان دولت امیرکبیر، تعداد دویست و نود و سه جلد کتاب به علاوه سیصد و بیست و سه قطعه نقشهٔ جغرافیای جهان یکجا از فرانسه رسید. به گمان نزدیک به یقین این صورت تکمیل یافته همان فهرست پیشین است. این مجموعه تألیفات را از نظر موضوع می‌توان به چند رشته رده‌بندی کرد: آثار متفکران فرانسه، سیاست و قوانین، اقتصاد و مالیه و تجارت، علوم طبیعی و معدن‌شناسی، کتاب مخترات و اسامی مخترعان، طب و بیطاری، تربیت حیوانات اهلی، پرورش کرم ابریشم، فلاحت و درختان صنعتی، صنوف سه‌گانه لشکری و فنون نظامی و قواعد ژاندارم، تاریخ دولت نمسه و جمهوری ینگی دنیا، به علاوه نقشه‌های جغرافیایی.

درگذشت تاریخ سده نوزدهم، ما هیچ گاه نقشهٔ رسمی مستمر و معقول همه‌جانبه‌ای در جهت رفورم و نشر دانش جدید نداشتمیم مگر در دو دورهٔ کوتاه زمامداری امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار – دو حرکت ناتمام و دو دولت نافرجام. در آن غفلت تاریخی و در این شکست سیاسی – شاهان ایل قاجار محکومیت تاریخی و مسئولیت خانانه دارند؛ آنان که در شمار حقیرترین و پست‌ترین و نالایق‌ترین فرمانروایان این سرزمین

بودند. آن نظام استبدادی در فطرت خاص ارتجاعی اش هر دولتمدار کارданی را نابود کرد، هر استعدادی را خشکاند، و هر حرکت ترقی را سد کرد. هر وقت بلای خارجی بر سر دولت نازل گشت که بهای گزاف غفلت سیاسی اش را پرداخت، و به حقیقت دولت در بحران خارجی و داخلی هستی اش را در مخاطره یافت - هوس تفنن‌آمیز رفورم از نو گل کرد. حتی سراغ بیسمارک رفتند که او هم به جدّ نگرفت و طردشان کرد. سر بسر عبث و بازیچه بود. تکیه کلام علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم دانشور مکرر شنیده شد: «اصلاحات محال است».

اما فراموش نکنیم که سده نوزدهم است - عصر فکر و علم و فن و هنر و ادبیات و ترقی. یا ترقی یا باریاریسم. اخگر فکر تاریکی را می‌شکافد؛ بسط ارتباطات همراه فن که فرزند خلف یا ناخلف علم است مسافت را نابود می‌کند؛ فروغ دانش را به اعماق جهان رسوخ می‌دهد؛ مأنسات ذهنی کهنه و باطل جای خویش را به مفاهیم فلسفهٔ نو می‌دهند؛ نظامهای اجتماعی و سیاسی کهن سنتی می‌گیرند و سرانجام در هم فرومی‌ریزند؛ و بر فراز همه، ارزش‌ها و معیارهای والای انسان به جای روش‌های وحشی می‌نشینند. نقطه‌ای نبود در اقطار عالم که به درجات، دیر یا زود، تند یا کند - از نفوذ این تحول تکاملی و شگرف تاریخ (با همهٔ کاستی‌هایش) مصون بماند.

در ایران فرهنگ بارور فرانسه مهم‌ترین منبع الهام‌بخش دانش و فکر و ادبیات و تعقل اجتماعی و سیاسی جدید بود. با معنی است که نشر فلسفهٔ غرب با ترجمهٔ تصنیف نامدار دکارت گفتار در روش به کار بردن عقل به عنوان کتاب دیاکرت آغاز گردید (۱۲۷۹). بانی ترجمه و انتشار آن وزیر مختار دانشور فرانسه کنت دوگوینیو بود. در مقدمه‌ای که بر آن افزوده شده می‌خوانیم: در گذشته ایران همیشه منبع علوم و منبت حکماء متآلھین بوده، اما بعد تنزل یافته است. اکنون که توجه خسروانی «به وضع و تأسیس قواعد سیاست بلاد، و اجرای تعمیر و ترمیم علوم و صنایع و حرف و اربابانش، و استقامت معارف و فنون، و ارتقای تنظیمات و دادرسی عباد» معطوف گشته - البته حکمت که «اصل و مبداء جمیع علوم» است ترقی خواهد کرد. در آن عبارت به دو معنی تصریح رفته: یکی توجه مترجمان رساله به همبستگی فلسفه و اصول سیاست (به اصطلاح حکمت نظری و عملی)؛ دیگر جریان فکری تازه‌ای که در راه اصلاح اصول حکومت و وضع قوانین جدید پدید آمده بود. بدان جهات و با اشاره به مقام علمی گویندو، تأکید گردیده که او بر آن شده بعضی آثار فلسفهٔ جدید مغرب به فارسی ترجمه و «بین‌الناس

شایع شود تا باعث ترقی صاحبان این فنون و طالبان و اربابان معلومات گردد».^۱

دکارت فیلسوف عصر عقل جدید است، برخوردار از ژئی ریاضی، منطق ریاضی است که به نفوذ فلسفه او قدرت شکر بخشیده، یکی از بنیان‌های بزرگ معارف جدید مغرب زمین را ساخته؛ او که بیش از هر فیلسوفی بربری و اندیشه‌آدمی تأکید ورزیده است. (هر چه در این مقوله آموختم از به کار بستن شک دستوری و روش «کارتزین» اروش دکارتی است).

در تأثیر فکری کتاب دیاکوت در ایران، گویندو در یکی از آثارش مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (که آن هم به فارسی ترجمه شده) گوید: «جلساتی که پنج فصل از شاهکار دکارت را به پاره‌ای از دانشمندان متغیر و باهوش ایرانی ارائه دادم، هرگز فراموش نخواهم کرد. آن فصول پنجگانه در آنها تأثیرات فوق العاده کرد، و البته این تأثیرات بی‌نتیجه نخواهد ماند. چیزی که بیشتر در آنها تأثیر کرد همان دستور اساسی است که: چون فکر می‌کنم پس هستم».

در آن معانی نباید مبالغه گفت؛ چنانکه نه یک فیلسوف نوآندیش داشتیم و نه سهمی در ترقی فلسفه عقل جدید. همین اندازه بود که روش دکارتی در ذهن برخی هوشمندان ایرانی زمانه که گویندو از آن سخن می‌گوید، تأثیر گذارده بود. در این باره رساله ارزشمندی را می‌شناسیم که دقیقاً همان اوان نوشته شده. نویسنده با الهام از معرفت دکارتی و تأکید او بر اعتبار قوانین ریاضی - به انتقاد حکمت نظری پیشینیان برخاسته؛ به علاوه قواعد علمی را بر فلسفه حکومت قابل انطباق می‌داند. می‌نویسد: «علم حقیقی» آن است که قواعدش مطلق باشد مثل ریاضیات. قانون ریاضی «تخلیف‌بردار نیست و تقلب در او راه ندارد». در مقابل آن «علم غیرحقیقی که جهل محض و وهیات صرف است... و اطلاق لفظ علم بر آنها کذب محض است». قواعد این «علوم مجموعه موضوعه» به خلاف قوانین ریاضی «همه مختلف و متخلّف و با تقلب و کذب و بی‌ثمر و بی‌اثراند. مثل ادله اثبات هیولا و ادله نفی هیولا، و اثبات جوهر فرد و نفی آن... و انوار

۱. این خود نکتهٔ ظریفی است که دستگاه سیاست خارجی فرانسه در سدهٔ نوزدهم از مردمان هوشمند و دانش و فکر خانی نبود؛ آنانکه نمایندهٔ روش‌آندیشی فرانسوی و مروج علم و آندیشه‌های جدید بودند. در مقابل آن دستگاه سیاست خارجی انگلیس ایده‌آل بلندی نداشت، مگر بسط و تحکیم امپریالیسم. عاملان آن در ایران گامی به راه نشر و دانش و ضد روشنگ جدید برنداشتند؛ هدف اصلی شان حفظ منافع استعمار و امپراطوری، و به کارگرفتن عناصر اجتماعی و ضد روشنگری در جهت پیشبرد آن منافع بود. از سوی دیگر، کارگزاران سیاست تزاران روس بودند که با هر بنیاد جدید و هر حرکت رفورم و ترقی سر سیز داشتند.

اسفهبدیه و مُثُل افلاطون... که هیچ یک از این مهملات داخل در علوم نیستند، و وهمیات صرف‌اند». بر همین روال، حکمت عملی نیز بایستی از پایه تغییر پذیرد و بر اصول علمی بنیان شود. اما چگونه؟ «دولت باید تمام امورات جزئیه و کلیه دولت را از روی علم و قواعد علمیه قرار بدهد، و از هرچه که از جهل و ایام جاهلیت مرسوم شده، فرار نماید و آن رسوم را براندازد... اگر تمام امورات دولت و ملت را از روی قواعد علمیه قرار بدهند، آن دولت در اندک زمان ترقیات کلیه خواهد نمود». عکس آن هم صادق است. «اگر در دولتی جهت حرکت او معلوم نباشد، بلکه هیچ حرکتی نداشته باشد، معلوم است که امورات دولتی او از قواعد علمیه خارج است. و هر مملکتی که امورات دولتیه و ملتیه او از قواعد علمیه خارج شد... مثلاً حاکم بکنند کسی را که هرگز علم حکومت ندیده باشد، همچو دولتی هوگز روی آسایش نخواهد دید و هیچ امری از امورات او منظم نخواهد شد، و روز به روز به خرابی و ویرانی خواهد نهاد. و آن دولت پریشان و فقیر... و پایکوب سایر دول خواهد گردید».^۱

بازگرددیم به کتاب حکیم دیاکرت در مقدمه‌ای که بر ترجمه آن افزوده شده، اشاره‌ای رفته به اصلاح اصول حکومت و ارتقای تنظیمات و قانونگذاری، همراه نشر علوم و صنایع و معارف و فنون. این بازمی‌گردد به کارهای تازه‌ای که آغاز گردیده بود: ایجاد شورای دولت، برپا داشتن مصلحت‌خانه، و مهم‌تر از هر دو فرستادن یک هیأت چهل و دو نفری شاگردان ایرانی به فرانسه (۱۲۷۵) که چند تن از آنان به «پلی‌تکنیک» راه یافتند. آن دو دستگاه سیاسی زود تعطیل شدند؛ مبادا در نظام استبدادی رخنه اندازند. آن گروه محصلین را هم بازگردانند. چرا؟ گفتند: «آنها یکی که در فرانسه تحصیل نموده و تربیت می‌شوند، جمهوری پرست و بی‌دین خواهند شد». این القای شبهه از سوی دولت روس بود، دشمن ترقی ایران. و عامل فراخواندن محصلین میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه بود، از مترجمان و از عوامل سیاست روس. آن پادشاه خشک مغز سیست عنصر هم روی دل به اصلاح نداشت. میرزا یوسف خان مستشارالدوله شارژ‌دادر ایران در پاریس که در شمار مردان ترقیخواه زمانه بود، بر روش دولت در بازگرداندن شاگردان و ناتمام گذاردن آموزش آنان ایراد گرفت. به آن وزیر نادان نوشت: درباره «جمهوری پرست و بی‌دین» شدن محصلین ما «صدق و کذب این معنی را خدا بهتر می‌داند». اما در اینکه «اولیای دولت روس... باطنًا خشنودی نداشتند، شبهه‌ای نبود». و این کار «پرنس گارچاکوف بوده

۱. میرزا سدالله. نمونه میمونه سیاست مدن، نگارش حدود ۱۲۸۵ قمری (خطی).

که به اولیای دولت ما» چنان القای شبھه کرده است.^۱

همان اوان که مستشارالدوله بر تصمیم دولت در فراخواندن محصلین از فرانسه زبان اعتراض گشود، خود سرگرم نگارش رساله مهمنی درباره اعلامیه «حقوق انسان» و فرانسه بود. اعلامیه حقوق انسان که مجلس ملی فرانسه آن را در ۱۷۸۹ تصویب کرد و متن آن در کنستی توسيون ۱۷۹۱ گنجانده شد، از مهم‌ترین استاد تاریخ فکر و مدنیت و فلسفه سیاسی است. آن اعلامیه و این کنستی توسيون الهام‌بخش همه نهضت‌های آزادی و استقلال اروپای سده نوزدهم، و اعلام برابری مقام زن و مرد، و الغای دستگاه بردگی است. و هیچ قدرت استبدادی و ارتجاعی یارای آن را نداشته که اصول آن اعلامیه را از صفحه روزگار محو کند یا از نفوذش بکاهد. عنوانی که نویسنده بر رساله خود نهاده یک کلمه است؛ آن را در پاریس نوشته و یک چند بعد در ۱۲۸۷ در تهران انتشار یافت. و آن حاوی اصول قانونگذاری است که «جمع شرایط و انتظامات معمول بها که به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرر و مسطور است، و دولت و امت معاً کفیل بقای آنست... شاه و گدا و رعیت و لشکری در بند آن مقید هستند و احدي قدرت مخالفت به کتاب قانون را ندارد». به حقیقت، آنچه نویسنده در ذهن دارد و از قلبش می‌تراود همان مفهوم حکومت قانون است که هیچ گاه در وطن او پا نگرفت و بنیاد استواری نیافت.

یک کلمه تفسیری است بر متن اعلامیه حقوق انسان، همراه مستنداتی که مضمون آن اصول را تا آنجا که ممکن باشد، در دستگاه حاکم فقط قابل تحمل بسازد. تا آنجا که می‌دانیم در این رساله است که نخستی: بار تصریح رفت: منشاء قدرت دولت اراده جمهور ملت است - «اختیار و قبول ملت اساس همه تدابیر حکومت است و این کلمه از جوامع الكلام است». از نکته‌جویی‌های ژرف و ظریف نویسنده تأثیر بنیادهای سیاسی و اجتماعی در اخلاق و رفتار مدنی است. چنان که گفته‌اند: «احسن سیاست آنست که بر اخلاق حسن مؤسس باشد... [یعنی] تدابیر دولت به تغییر اخلاق تبعه و اهالی اش سبب نباشد، بلکه به تهذیب و تزیین اخلاق آنها اسباب عمدہ شود». آنجا که ظلم و جور جاری است، خدعاً و دروغ و فربیض در میان اهالی شایع است و «اخلاق شجاعت و بسالت و علو همت آنها مرده شود». آنچه که نویسنده در ذهن دارد ماهیت اخلاق و خلق و خوی مدنی ماست که تاریخ ایران بر آن گواهی می‌دهد. رساله اخلاق‌الاشراف عبید زاکانی آیینه

۱. استاد وزارت امور خارجه ایران. نامه میرزا یوسف خان به میرزا سعیدخان، محرمانه، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۲۸۴ (فریدون آدمیت، اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون، ص. ۷۷).

تمام عیار آنست. چند قرن بعد هم هارفورد جونز در مقدمه اثرش در شرح مأموریت سیاسی اش به ایران (صفحه ۸) نوشت: «بی پروا می گوییم که بیشترین معايب ایشان (مردم ایران) از عوارض سوء حکومتشان است، و حال آنکه هر محاسبی دارند ناشی از خصائص ذوق و قریحة ایشان است».

سی سال و اندي پس از نشر رساله میرزا یوسف خان، مقارن صدور فرمان مشروطیت (۱۳۲۴)، ضمن بیانیه اندیشیده و مهمی ترجمه تازه‌ای از اعلامیه «حقوق انسان» (۱۷۸۹) منتشر گردید. پیام انقلاب فرانسه: «آزادی. مساوات. اخوت» را در سرلوحة این بیانیه می خوانیم، به راه مقصد مطلوب ما «آزادی ایران و ایران آزاد». مقدمه بیانیه از حرکت‌های آزادی مغرب زمین و قانون کنستی توسيون سخن می‌گويد. به دنبال آن، ترجمه متن اعلامیه حقوق انسانی با تأکید بر حقوق طبیعی آدمی آمده است. نویسنده، میرزا علی محمد خان اویسی پیشنهاد می‌کند که: مجلس ملی ایران هم (مثل مجلس ملی فرانسه) قانون اساسی ما را بر اصول «حقوق طبیعی غیرمتغیریه بشريه» تدوین نماید؛ همچنان که مأخذ کل قوانین موضوعه ما باید «وجودان عمومیه مليه» باشد. بررسی علمی و تاریخی تفصیلی آن بیانیه، موضوع رساله ارزشمند: حقوق بشر: اساس سیاست مملکت نوشته میرزا البراهیم خان «مجاز در علم حقوق از دولت جمهور فرانسه»، (۱۳۳۱) است. نویسنده ریاست «اداره تتفییح لوایح قوانین» را در دستگاه عدله به عهده داشت.

مؤلف دانشمند اثر انتقادی خود را با این فرض آغاز می‌کند که: «اساس کل شعب علم حقوق، حقوق بشری [یا] حقوق عمومی است». از سیر حقوق عمومی سخن می‌گوید؛ و حقوق سیاسی را در متن حقوق عمومی به بحث می‌کشد. در درجه اول به آثار متفکران فرانسوی استناد می‌جوید؛ در تفسیر مفاهیم حقوقی و فلسفه سیاسی اصطلاحات فرانسوی را در سرفصل‌ها به دقت و به درستی می‌آورد.

مدار گفتار در کیفیت و مشروعيت «قدرت سیاسی» است. آیا قدرت سیاسی «مجوز عقل و موافق دانش است یا نه»؟ کیفیت قدرت است که بدان خصلت عقلانی و مشروعيت می‌بخشد یا از آن سلب می‌کند. انسان در مرحله طبیعی تکاملی خود نخست «انجمن انسانی» یا هیأت اجتماع مدنی را ساخت؛ از پس آن قدرت سیاسی پدید آمد که به پیدایش دولت انجامید. تعارض میان جامعه و دولت از همین جا آغاز گشت. از آنجاکه قدرت سیاسی در بطن اجتماعی مدنی به وجود آمد، ذاتاً نمی‌تواند منشاً ماورای طبیعی

داشته باشد. و از آنجاکه جامعهٔ مدنی «اصل و مبداء و منشاء اقتدارات» است، حکومت فردی راکه بر پایهٔ ارادهٔ فردی برپاگشته هیچ وقت عقل تجویز نمی‌کند؛ و آنچه راکه عقل نپسندد مشروعیت نمی‌یابد. بدان مراتب، معتقدان دموکراسی که بنیان قدرت سیاسی را در «ارادهٔ جمهور» می‌شناسند و اصل عقیدهٔ خویش را پیش برده و تحقیق بخشیده‌اند - معتقدند که تنها معیاری که «خود دال بر مشروعیت و عقلائیت قدرت است، حصول آن از جمهور ناس و امضای عموم افراد بر آنست». مفهوم اقتداریا حاکمیت ملی از همین اصل سرچشمه می‌گیرد. در همین حeft «یگانه نتیجه‌ای که از ارادهٔ عمومی حاصل توان نمود که حائز مراتب مشروعیت [قدرت سیاسی] باشد، همانا مرأت ارادهٔ اکثریت بودن مشی حکومت است. حکومت باید... برای دوام و ثبات خود ملاحظهٔ آرای عمومی را نموده و موافقت جمهور را شرط اول مشی خود قرار دهد». به عبارت دیگر «یقیناً برای آنکه حکومتی قویاً وجود باید و مدتی بتواند خود را محفوظ دارد، باید طریقی را مشی نماید که ارادهٔ عمومی آن را پذی^۲رفته [باشد] و مخالفت ننماید».

در توجیه آن چنین استدلال می‌کند: معتقدان حاکمیت ملی نه فقط منشاً قدرت سیاسی را در هیأت جمهور می‌دانند، بلکه « مجری و آمر را نیز همین طور خواهند دانست ». بدین معنی هرگاه «حاکم موافق آراء و مصالح رعایای خود رفتار ننمود و ظلم و تعدی را پیش خود ساخت، به عبارت اخري خارج از وظیفهٔ شخصی و عقود فیما بین رفتار نمود - رعایا حق دارند که به قدرت اتفاق اجتماعی وی را از مقام خود خلع نمایند ». از این حد هم فراتر می‌رود: از آنجا که «معطی قدرت» یعنی اعطای‌کنندهٔ قدرت همانا جمهور ملت است - «اعم از اینکه پادشاه نقض معااهده نماید یا ننماید»، جمهور حق دارد که بر حسب ارادهٔ خویش عمل کند، از آنکه لازم است در جامعه «قدرتی موجود باشد غیرمتکی به سایر قوات اوامر وی بدون چون و چرا مجری گردد، و چنین قدرتی را جز در جمهور نتوان یافت ». توجیهش آنکه: «هر ذی نفسی» که بخواهد در جامعه یعنی در «انجمن انسانی نشو و نمایند، از برای نیل به مقاصد خود باید قدرت را در ید جمهور دانسته و اغلبیت آراء را شرط عظمی پنداشد ». و این اصل از «قانون طبیعی» سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا جامعه انسانی «جز برای راحت و آسایش عامه ترتیب نیافته، و جز محض ایجاد قوانین و تنظیم زندگانی انسانی حاصل نشده ». به همین مأخذ، آزادی از حقوق طبیعی است و «هیچ فردی از افراد بشر راضی به تخریب مقام حریت نخواهد شد، و هیچ نفسی عدل و انصاف را به جور و اعتساف تبدیل ندهد. بنابراین، حکام مخالف

قانون طبیعی را به قدرت انجمن باید از مقامشان خلع نمود، و قدرت را یکسره از کف ایشان بیرون آورد». به عبارت دیگر «دفع غاصبین قانون طبیعی که مبداء انجمن مزبور است از الز لوازم» است، از آنکه وجودشان مخرب حیات جامعه مدنی است.

آن سه اثر از سه نویسته دو نسل، بازنمای تفکر سیاسی نوی است در اعلام «حقوق انسان» به عنوان بنیان فلسفه جدید حکومت که از سرچشمۀ اصلی اش فرهنگ فرانسوی به ایران رسید و نشر یافت. سخن در شناخت حرکت فکر است از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر؛ یکی در مقام بلند دانش و فکر، و یکی در تکاپوی تجدد و ترقی؛ یکی سدهای جلوگیرنده حرکت فکری و اجتماعی را شکسته، یکی با نیروهای بازدارنده دست به گریبان.

اما مدنیت یک واحد کل است در هیأت متشکل زنده؛ در برگیرنده مجموع عناصر آن یعنی آنچه را که ما دانش و علم و فلسفه و سیاست و اقتصاد و فن و هنر و ادبیات و سایر متعلقات آنها می‌خوانیم. حرکت ترقی به ضرورت مجموع آن عناصر را در بر می‌گیرد؛ و البته به علل مشخص تاریخی درجات دارد. بنابراین، کاملاً منطقی است که هنر و ادبیات مدرن همراه دیگر مظاهر و متعلقات دانش و فکر به ایران راه یافته باشند. نفوذ ادبیات جدید را در ادبیات انتقادی پیش از عصر مشروطه، ضمن آثار دیگر کمایش به دست داده‌ایم - حرکت فکری و ادبی بسیار مهمی که همچنان با قوت بیشتر تا دوران معاصر امتداد یافته است، از قضا، در قیاس و تحلیل تطبیقی، بر روی هم رشته‌های درخشان نوآفریننده. و ادبیات هستند که به تناسب مجال رشد یافتند با برخی جلوه‌های درخشان نوآفریننده. و این خود مبحثی است بکر و ژرف و گسترده که به همین سالیان اخیر توجه اهل دانش و تحقیق را ربوده. یک اثر عالی پیدایش رمان مدرن فارسی نوشته کریستف بالائی استاد زبان و ادبیات فارسی در مؤسسه زبانهای شرقی است. این تأثیف که از طرف مؤسسه ایرانشناسی فرانسه انتشار یافته (تهران، ۱۳۷۶) نمودار تحقیق همه جانبه علمی است که دانش گسترده و قریحه فکری درخشان نویسنده را می‌نمایاند. در همین مقولات، تا آنجا که آگاهی داریم برخی پژوهشگران ما در موسسه‌های دانشگاهی فرانسه به مطالعات عالمانه دیگری دست برده‌اند. و اینجاست که خاصه «کارنامۀ مدارس فرانسوی در ایران» که مؤلف آن خود استاد دانشگاه سورین جدید است به کار آید، اثری که او «با دل و جان» و سرشار از عواطف انسانی به دانش پژوهان هموطنش اهدا کرده است.

فریدون آدمیت

پیشگفتار

موضوع این نوشه چنانکه از نامش پیداست، نگاهی است به تاریخچه آموزشکده‌های فرنگی و فرنگی‌ماه در ایران، از سده نوزده تا نخستین جنگ جهانی. تکیه‌اش بیشتر بر زبان و ادب فرانسه است. زیرا در این دوره‌ای که مدنظر ماست، فرانسویان پیشاهنگان فعالیت فرهنگی در ایران بودند. تا جایی که از ۱۹۰۲ (۱۳۲۰) قمری) زبان فرانسه برای کسانی که داوطلب خدمت دیوانی بودند، اجباری اعلام شد. دولت‌های رقیب روس و انگلیس، بسی کارشکنی کردند، اما نیارستند که در این زمینه با فرانسویان به رقابت و هم چشمی برآیند. یکی از این روه که در این سال‌ها هدف اصلی آن دو ابرقدرت چیرگی سیاسی و رخنه اقتصادی بود، و بی گمان درماندگی و بی فرهنگی مردم را بهترین ابزار رسیدن به مقصود می‌دانستند. دیگر اینکه، مردم به هر انگیزه که بود، هنوز از فرستادن فرزندان خود به این نهادها خودداری می‌ورزیدند. از همین رو تا انقلاب مشروطه آموزش زبان انگلیسی و روسی را بیشتر مدارس فرانسوی عهده دار بودند، چنانکه خواهیم دید.

به هر رو انگلیس‌ها نخست از مدارس میسیونرهای امریکایی پشتیبانی کردند که از دوران محمد شاه در ارومیه پا گرفتند و به گفته سر کشیش میسیون، نزدیک صد مدرسه را در روستاهای ارومیه در بر می‌گرفتند. تاریخچه کوتاهی از کارنامه میسیونرهای امریکایی را که تنها رقبیان جدی فرانسویان در آذربایجان به شمار می‌رفتند، در جای خود به دست داده‌ام. دیگر نهادهای وابسته به انگلیس‌ها چند آموزشکده بودند که در جهت تبلیغ و تدریس جماعت یهود ایران به راه افتادند، چنانکه در بخش مدرسه «آلیانس اسراییلی» آورده‌ام، اما این جا هم با مخالفت سرسرخانه و بیش از پیش خود

يهودیان رو برو شدند. مدارس روسی و آلمانی بیشتر از دوران مشروطه پا گرفتند، اما کار مهمی از پیش نبردند.

از یادآوری این نکته هم گریزی نیست که در آغاز کار مدارس، فرانسویان، نه از راه دلسوزی برای فرزندان ایران، بلکه از روی ناچاری روی به فعالیت فرهنگی آوردند. زیرا که یارای رقابت سیاسی با دو ابرقدرت دیگر را نداشتند. امیدشان این بود که بلکه از راه آموزش زبان، روابط بازرگانی و داد و ستد خود را به یاری «دوستداران» فرانسه، یعنی دیپلمهای این مدارس گسترش دهند و از این بیراهه راه را هر چه بیشتر برای نفوذ سیاسی خود هموار سازند. چنانکه در بربایی مدرسه آلیانس فرانسه در «بولن» آن مدرسه بی پروا اعلام داشتند: «گسترش زبان فرانسه در خارج از کشور ابزاری است کاربر برای گسترش روابط و تسهیل داد و ستد»، پس برای «افزایش تولید ملی» ما! هر آینه پس از چندی فرانسویان خود به اعتراف آمدند که برآوردن چنین آرزویی در ایران چندان آسان نبود و با خلق و خوی و خوش خیالی ایرانی که در هر فرانسوی «دانتون» و «روسو» را می جست، هماهنگی نداشت. شاید تنها دست آورد گرانبهای فرانسویان محبویت و اعتماد چشمگیری بود که در جنبش مشروطه، بویژه در آذربایجان بدست آوردند. بی سبب نبود که در عصر امیازات و در سالهای انقلاب، دولت‌های رقیب بارها کوشیدند از راه تحریک درباریان، با انگهای سیاسی و حتی شورش‌های محلی، مدارس فرانسوی را به تعطیلی بکشانند. گاهی هم پیروز شدند.

شاید نیازی به یادآوری نباشد که در پژوهش حاضر، نگارنده این سطور نه به جانبداری از این مدارس برآمده‌ام و نه بی جهت دشمنی ورزیده‌ام. بلکه کوشیده‌ام، اگر از دست برآید، گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگی ناشناخته دوران قاجار را وارسم. چه بسا بررسی‌هایی از این دست، بتوانند ما را به شناختی بهتر از اندیشه‌ها و آرمان‌های حاکم بر آن دوره یاری دهند. پس نظرم درباره آن مدارس نه مثبت است و نه منفی. خواهیم دید که این آموزشکده‌ها هم جنبه‌های سودمند داشتند و هم زیانبار. سودمند از این رو که ایرانیان را به آشنایی بیشتر، اگر نه بهتر، با دانش و پیشرفت جهان غرب مشوق آمدند. شاگردانی چون میرزا آقاخان کرمانی، صادق هدایت، محمدعلی جمالزاده، پروین اعتصامی، نیما یوشیج و دیگران را در دامن خود پروراندند. زیانبار از این جهت که برخی از این نهادها، بویژه مدارس میسیونرها، به پراکنده‌گی و دشمنی میان اقوام عیسیوی ایران دامن زدند. یگانگی دیرینه را در هم شکستند. ارمنیان و نصرانیان را به جان هم

انداختند، آنها را به مهاجرت از کشور و اداشتند و راه را برای یورش دشمنان ایران، بویژه ترک‌ها و روس‌ها هموار کردند.

اما گرایش جوانان ایرانی به مدارس فرانسوی از چند بابت بود. یکی اینکه به خطابه درست، فرانسویان را در سیاست استعماری روس و انگلیس در ایران سهیم نمی‌دیدند. دیگر اینکه امید داشتند که با روی آوری به زبان و ادب فرنگ، دریچه‌ای به دانش و پیشرفت فرنگ بگشایند. سوم اینکه، فرانسویان را وارثان بی چون و چرای اندیشه‌های عصر روشنگری و انقلاب کبیر می‌دانستند و چون آنچنانکه می‌باشد و می‌شایست از تاریخ سیاسی و اجتماعی آن کشور آگاهی نداشتند، سیاست فرانسه را در مصر و افریقای شمالی نادیده می‌گرفتند. از همین رو خوش باورانه و شادمانه، نه تنها پدیداری این مدارس را خوش آمد گفتند، بلکه در آستانه مشروطیت خود به برپایی آموزشکده‌هایی چند برآمدند، برنامه‌هاشان را از روی مدارس فرانسه الگوبرداری کردند و زبان فرانسه را به صورت اجباری آموزش دادند. اما دولتهای رقیب هیچگاه سیاست فرهنگی فرانسه و برخی از این آموزشکده‌ها را بر تناقض داشتند. چنانکه روس‌ها مدیر مدرسه «سعادت» را که وابسته به فرانسویان بود، در ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ خورشیدی)، هم به این بهانه که به انقلابیون پیوسته بود و مسلح بود، به دار آویختند، مدارس را به تعطیلی کشاندند، و به آزار «پادریان» یا میسیونرهای لازاریست برآمدند. پس همراه با بررسی تاریخچه این مدارس، و از این رهگذر به ناگزیر سیاست دولتهای غربی را نیز در ربط با فعالیت‌های فرهنگی، در جای خود وارسیده‌ام.

در بخش یکم این نوشتہ، نخست از «دیدگاه‌ها» و نگرش ایرانیان به زبان و فرهنگ فرنگ یاد کرده‌ام. بدیهی است، از یاد نبرده‌ام که در این زمینه دکتر فریدون آدمیت پیش‌تاز بودند، پس از نوشتہ‌های ایشان فراوان بهره جسته‌ام. اما در اینجا من بیشتر از پیشنهادها و شیوه‌های دست یابی به پیشرفت و دانش نوین سخن گفته‌ام. در این زمینه برخوردهای متضاد و ناهمانگ نوآوران را سنجیده‌ام. پس خواسته و نخواسته، بی‌آنکه پاسخی داشته باشم، این پرسش را پیش کشیده‌ام، که آنان که بی چون و چرا به ستایش و الگوبرداری از فرنگ برآمدند، چه طرفی از دانش و پیشرفت فرنگی بستند که به کار نبستند و یا آنان که دانش و پیشرفت فرنگ را به هیچ گرفتند و نکوهیدند، برای رهایی از واماندگی، چه کالای بهتری در بساط داشتند که رو ننمودند؟ بدیهی است در سنجش این افکار و در همه حال، از ارائه هرگونه نظر فردی خودداری ورزیده‌ام.